

آن لمتون

در عرصه علم و سیاست

ترجمه کاوه بیات

جان گرینی



چلچال

سرشناسه: گرنی، جان

عنوان و نام پدیدآور:

ان لمتون در عرصه علم و سیاست/ جان گرنی؛ ترجمه کاوه بیات.
مشخصات نشر:

تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری جهان کتاب، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۴۰ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

فروست: جستارها؛ ۱۳.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۶۷-۱۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه مقاله‌ای است با عنوان

"Biographical memoirs of fellows of the British Academy",
XII, pp. 235-273. ©The British Academ, 2013.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: لمتون، آن کاترین سواين فورد، ۱۹۱۲ - م. -- سرگذشتنامه

Lambton, Ann Katharine Swynford -- Biography موضوع:

موضوع: ايران‌شناسان انگلیسی

Iranologists, English* موضوع:

شناسه افزوده: بیات، کاوه، ۱۳۳۳ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: DSR ۶۴/۵۵

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۲۰۶۷۴

جان گِرنی

آن لَمَتون

در عرصه علم و سیاست

ترجمه

کاوه بیات

چاه گلاب

انتشارات مؤسسه فرهنگی - هنری

جَاهَانِ کِتَاب

آن کُمتون

در عرصه علم و سیاست

جان گرنی

ترجمه کاوه بیات

چاپ اول: ۱۳۹۸

تعداد: ۵۵۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

تهران. صندوق پستی ۷۷۶۵-۱۵۸۷۵

تلفن: ۹۸-۹۷-۶۶۹۶۸۰

email: info@jahanekebab.ir

شابک: ۷-۱۸-۸۹۶۷-۶۰۰-۹۷۸

۲۲۰۰۰۰ تومان

فهرست

۷.....	یادداشت مترجم.....
۹.....	آن لمتون (۲۰۰۸ - ۱۹۱۲) / جان گرنی.....
۱۰.....	نیای پدری.....
۱۱.....	تبار مادری.....
۱۳.....	سوارکار جوان.....
۱۴.....	رویای شرق.....
۱۵.....	درس و مشق.....
۱۷.....	گای لسترنج.....
۱۹.....	نگاه اول.....
۲۰.....	مدرسه مطالعات شرقی.....
۲۲.....	سر همیلتون گیب.....
۲۳.....	اصفهان.....
۲۴.....	جوشقان.....
۲۶.....	دانشمندان تهران.....
۲۸.....	نخستین نوشته‌ها.....
۳۱.....	چه باید کرد؟.....
۳۲.....	تعیین تکلیف.....
۳۵.....	حسن ظن بولارد.....
۳۶.....	سلاح تبلیغات.....
۳۸.....	مرزهای ناروشن.....
۳۹.....	«میس لمتون».....
۴۲.....	مراجعت به لندن.....

۴۴	آب و خاک.....
۴۶	نظام ارضی در ایران.....
۴۸	دست پنهان.....
۴۹	مالک و زارع.....
۵۱	جذابیت گریزناپذیر سیاست.....
۵۳	بحران نفت.....
۵۵	براندازی؟.....
۵۹	مسیر نامشخص بعدی.....
۶۱	اصلاحات ارضی.....
۶۳	چشم‌انداز جدید.....
۶۳	سراسر ایران.....
۶۵	شکست اصلاحات.....
۶۶	افسون ایران.....
۶۹	دوره‌های معاصر.....
۷۰	قرون میانه.....
۷۲	در مقام آموزگار.....
۷۴	کناره‌گیری پربار.....
۷۶	اشخاص و چهره‌ها.....
۷۹	عالم بالا.....
۸۳	آثار آن. کی. اس. لمتون (کتب و مقالات).....
۹۵	پیوست‌ها.....
۹۵	۱. در آستانه شهر یور ۱۳۲۰.....
۱۰۱	۲. شهر یور ۱۳۲۰.....
۱۰۸	۳. [سفر به آذربایجان].....
۱۱۱	۴. گزارش ایران، تابستان ۱۳۴۵.....
۱۲۷	تصویرها.....
۱۳۱	نمایه.....

یادداشت مترجم

آن لمتون (۲۰۰۸ - ۱۹۱۲) یکی از ایران‌شناسان مهم عصر ماست. شاید بهترین کاری که می‌توانست در شناسایی این اهمیت و بهره‌مندی از علم و دانش او صورت گیرد ترجمه و انتشار بخش درخور توجهی از آثار و تحقیقات او بود؛ امری که با توجه به تعداد اندک آثار ترجمه شده از وی، در قیاس با کل آثار و نوشته‌هایش، که فهرست هر دو در بخش پایانی این کتابچه پیوست شده‌اند، صورت نگرفته است.

ترجمه مقاله دکتر جان گرنی، از دیگر ایران‌شناسان صاحب‌نام عصر ما، در رثای خانم لمتون و تصویر گویا و جامعی که از زندگانی و آثار وی به دست می‌دهد، از جهت یادآوری این مهم صورت گرفت.^۱

خانم لمتون در کنار جایگاه علمی خود، از یک جایگاه سیاسی نیز برخوردار بود؛ جایگاهی که مقدمات اصلی و اولیه آن در پی انتصاب وی به سمت وابسته مطبوعاتی سفارت بریتانیا در تهران، در پی شروع جنگ جهانی دوم، فراهم آمد و در مراحل بعد از جنگ و پایان همکاری رسمی او با وزارت امور خارجه بریتانیا نیز نظر به تداوم علائق و توجه وی به تحولات روز و جاری در ایران کماکان محفوظ و برقرار ماند.

۱. مشخصات این مقاله به قرار ذیل است:

John Gurney, "Ann Katharine Swynford Lambton, 1912-2008", in *Biographical Memoirs of Fellows of British Academy*, XIII, 235-273, 2013.

همان‌گونه که در این بررسی نیز خاطرنشان شده است، تا دسترسی به اسناد و مدارک مربوط به این بخش از تحرکات خانم لمتون در چارچوب همکاری با دولت بریتانیا، از کم و کیف این جایگاه و جوانب مختلف آن تصویر دقیقی نمی‌توان به دست داد. با این حال از پاره‌ای از یادداشت‌ها و گزارش‌های برجای‌مانده از خانم لمتون دست‌کم از نوع نگاه وی به ایران معاصر می‌توان شمّه‌ای ارائه کرد که در این بررسی نیز مورد توجه بوده است.

از دوست گرامی جناب آقای دکتر جان گرنی متشکرم که به‌رغم ملاحظات چند، نه‌فقط اجازه دادند ترجمه فارسی این رساله منتشر شود، بلکه وقت گذاشته، آن را مطالعه فرموده و برخی از نارسایی‌هایش را رفع کردند. یکی از ملاحظات اصلی ایشان آن بود که این مقاله برای مخاطب آکادمیک بریتانیا، با چشم‌پوشی از ارجاعات و به زبان خاص این حوزه، نوشته شده است و نوشته‌ای مطابق با انتظارات یک مخاطب ایرانی، قاعدتاً ویژگی‌های دیگری را می‌طلبد که البته ملاحظه‌ای بجاست. با این حال تا فراهم آمدن فرصت و فراغت برای ملحوظ داشتن ملاحظات مزبور و تدوین نوشته‌ای دیگر، شاید بهتر باشد عجالتاً به همین نوشته اکتفا شود.



عناوین فرعی متن از مترجم است و همچنین انتخاب و ترجمه چند یادداشت و گزارش به قلم خانم لمتون مربوط به دوره فعالیت‌هایش در سفارت بریتانیا در تهران در زمان جنگ و همچنین گزارشی از یک سفر به ایران در سال ۱۳۴۵ که نسخه‌ای از آن به وزارت امور خارجه بریتانیا تسلیم شد و در پایان کتاب پیوست شده است.

آن کاترین سوینفورد لمتون^۱ یکی از معدود پژوهشگران طراز اول زبان فارسی و تاریخ ایران بود که از زمان شکل‌گیری این مباحث در چارچوب گسترده‌تر رشته السنه شرقی در قرن نوزدهم، بریتانیا به جهان ارائه کرد. وی در همان مراحل نخست کار به عنوان یک متخصص برجسته در تمام امور مربوط به ایران شهرتی کسب کرد. زبان و دستور زبان، تاریخ و اندیشه سیاسی در دوره اسلامی، دین، وقایع روز و تجزیه و تحلیل اوضاع جاری سیاسی همگی از مواردی بودند که وی در زمینه آن صاحب‌نظر شمرده می‌شد. برای بسیاری از افراد چه در داخل و چه در خارج از جامعه علمی، وی مرجع نهایی در تمامی این حوزه‌های تخصصی تلقی می‌شد. کم‌تر پژوهشگری را می‌توان سراغ کرد که تسلطش بر حوزه کارش یک‌چنین دوره طولانی‌ای دوام آورده باشد. در خلال یک زندگانی فوق‌العاده پرتحرک و طولانی، با عزمی راسخ و استوار و تقریباً نزدیک به هفتاد سال، حاصل تحقیقات خود را منتشر کرد. حدود یک ربع قرن کرسی عالی زبان فارسی را در دانشگاه‌های بریتانیا برعهده داشت و در خلال بخش مهمی از سنین پختگی‌اش نیز

1. Ann Katharine Swynford Lambton

مشاور غیررسمی سیاستمداران، دیپلمات‌ها و مدیران شرکت‌های نفتی تلقی می‌شد و طبیعتاً در زندگانی‌ای که با پاره‌ای از حوادث تعیین‌کننده تاریخ ایران توأم است، از اشغال متفقین و سقوط رضاشاه در سال ۱۹۴۱ گرفته تا بحران آذربایجان در ۱۹۴۶، کودتای ۱۹۵۳، اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۱۹۶۰ و انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، که ادعا می‌شود وی در تمامی آنها نقش داشته است، داستان‌ها و افسانه‌های مختلفی نیز در حول و حوش او شکل گرفت. برخی او را به خاطر دستاوردهای علمی‌اش ستوده و برخی نیز از وی به دلیل درگیری‌های سیاسی‌اش چهره‌ای شیطانی ترسیم کرده‌اند.

در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی نیز در داستان‌پردازی‌های جراید ایران، از او به عنوان چهره پشت پردهٔ اینتلیجنت سرویس بریتانیا یاد شد که به تنهایی کل تشکیلات جاسوسی آلمان را در جنگ دوم جهانی متلاشی کرد. در سال‌های اخیر نیز در یک داستان انگلیسی - جای خوبی برای مردن، از جیمز باکان (لندن، ۱۹۹۹) - به نحوی گذرا از او به عنوان «بانوی بالابند و به‌غایت زیبا» یاد شده است با یک «هوش فوق‌العاده»، «ارادهٔ خلل‌ناپذیر و عفت بی‌چون و چرا» و در داستانی دیگر نیز - پیام‌آور /بر، نوشتهٔ عامر حسین (لندن، ۲۰۱۱) - آمده است که با معشوق ایرانی‌اش مخفیانه ازدواج کرد و آنگاه او را ترک گفت. آن لمتون هنوز هم یکی از مرموزترین، بحث‌انگیزترین و تأثیرگذارترین چهره‌های شرق‌شناسی قرن بیستم است.

نیای پدری

بخشی از این رمز و راز به پیشینهٔ خانوادگی غیرمتعارف او برمی‌گردد.

رده‌های بالای اشرافیت انگلستان به‌ندرت عالم و دانشمندی تحویل جامعه داده‌اند، چه رسد به شرق‌شناس. و از این منظر آن لمتون در مقام خلف بلافصل اِرنل دارام، «جکِ رادیکال»ی که به خاطر لایحهٔ اصلاحات بزرگ و قانون کانادا شهرت داشت، نیز به نظر نمی‌آمد که از همگنانش متفاوت باشد. بی‌اعتنایی به مُد روز، و آداب و رسوم که گاه با نوعی تفرعن پهلوی می‌زد، صراحت لهجه و زبانی قاطع، تمایل به بیان و عمل کارهای غیرمنتظره، تهوری توأم با شجاعت جسمی و اخلاقی، از جمله خصوصیاتِ هستند که معاصران لمتون‌ها برای آنها برشمرده‌اند. تا جایی که به عالی‌جناب جُرج لمتون، پسر پنجم دومین اِرنل - پدر پروفیسور لمتون - مربوط می‌شود ویژگی دیگری نیز بر ویژگی‌های مزبور می‌توان افزود: یک گیرایی فوق‌العاده و سیمایی جذاب که او را به یکی از محبوب‌ترین چهره‌های قشر شیکِ دوره‌های ویکتوریا و ادوارد تبدیل کرد. هنگامی که ایتون، کمبریج و سندهورست نتوانست او را برای یک شغل متعارف‌تر آماده سازد، به یک سوارکار آماتور بی‌نظیر تبدیل شد تا آنکه سانحه‌ای جدی به کار او در عرصهٔ مسابقات سوارکاری خاتمه داد و روی به جانب نگهداری و تربیت اسب‌های مسابقه‌ای آورد. وی در خلال شراکت با اِرنل‌های شانزدهم و هفدهمِ دربی که چهل سال طول کشید به یکی از موفق‌ترین مربیان و مدیران آن دوره تبدیل شد؛ با سیزده بُرندهٔ کلاسیک و دستاوردهایی در حوزهٔ جفت‌کشی که به شکل‌گیری یکی از مهم‌ترین نژاد نسل‌های تاریخ مسابقات منجر شد.

تبار مادری

جرج لمتون در دههٔ چهل زندگانی‌اش با سیسیلی هورنر یکی از

زیبارویان آن روزگار که نصف او سن داشت ازدواج کرد. همسر او از یک خاندان اشرافی سامرسیت بود که منشأ ثروت و املاک آنها لااقل تا قرن شانزدهم، به یکی از مأموران هنری هشتم در امر انحلال صومعه‌ها - «جک هورنر کوچولوی» اشعار کودکستانی - قابل ردیابی است. در اواخر قرن نوزدهم ازدواج غیرمنتظره جان هورنر - پدر سیسیلی - و فرانسیس گراهام، بانویی مرکز نشین، فرهیخته و برخوردار از یک پیشینه کاملاً متفاوت، زندگانی روستایی و فوق‌العاده محافظه‌کارانه این خاندان را مختل کرد. پدر سیسیلی، ویلیام گراهام عضو حزب لیبرال در مجلس عوام بود؛ مجموعه‌دار و حامی هنرها، به‌ویژه هنر پیشارافائل. بُرن جونز مسحور زیبایی پریده‌رنگ فرانسیس بود؛ سیسیلی، دختر بزرگ فرانسیس نیز سیمای پیشارافائلی مادر را به ارث برده بود، و او نیز مُدل نقاشی‌های بُرن جونز و جان سینگر سارجانت شد. اما پس از ازدواج با لمتون‌ها زندگانی خود را وقف پشتیبانی و مشارکت در کار و حرفه شوهرش کرد.

جرج لمتون در زندگی‌نامه‌اش، *مردان و اسبان* که می‌شناختم (لندن، ۱۹۲۴)، اذعان داشته است که «با یک اصطبل بزرگ از اسبان برای دیگر چیزها وقت و فراغت چندانی باقی نمی‌ماند. تمامی فکر و ذکرت به قیمت نادیده‌گرفتن دیگر چیزها، معطوف به اسب‌هایت می‌شود. و کسی که همیشه بدان‌ها فکر نکند معمولاً به درد این کار نمی‌خورد.» «عالی‌جناب جرج» و سیسیلی از خانه بزرگ ویکتوریایی‌شان در شهر نیومارکت، با زبردستی و مهارت زمام امور را در دست داشتند.

سوارکار جوان

آن لمتون که خانواده و دوستانش او را نَنسی می خواندند، در ۸ فوریه ۱۹۱۲ به دنیا آمد. او دومین فرزند از چهار فرزند خانواده بود. سوینفورد^۱، اسم سومش را از برنده مسابقه ۱۹۱۱ سن لجر داشت. مانند بسیاری از دیگر لمتونها، او و برادر- خواهرهایش «روی زین به دنیا آمده و طبیعتاً سوارکار بودند»؛ موفقیت های پدر را نیز با شور و شوق تمام دنبال می کردند. یکی از مشهورترین این موفقیت ها پیروزی سانسوینو^۲ در دربی ۱۹۲۴ بود. نَنسی که همراه با دایه اش نرس پایک برای دیدن برادرش جان به ایتون رفته بود این خبر را در آنجا شنید و هر دو فوراً به خیابان اصلی شهر شتافته و از سر شادی رقصیدند: هم زمان در مسنیل وارن^۳، برادر کوچکترشان ادوارد نیز به کمک پیشخدمت، بیرق انگلیس و دیگر پرچم ها را برافراشتند.

سال بعد نشریه گزارش ورزشی او را به عنوان یک سوارکار جوان و فوق العاده ستود که اغلب اوقات با «جایگاهی استوار روی زین و دستانی زیبا»، به هنگام تمرین صبحگاهی اسبان نژاده اصطلبل در علفزارهای نیومارکت دیده می شود. خبرنگار نشریه مزبور این نکته را نیز افزود که معمولاً از کسانی که نظاره گر سوارکاری او هستند می شنود که می گویند «حیف که پسر نیست». اندکی بعد در اثر سقوط از اسب، ضربه ای مغزی بر او وارد آمد و از آنجایی که بلندقامت تر و سنگین تر از آن شده بود که بتواند سوارکار اسب های مسابقه ای پدرش شود، مجبور شد به این فکر کند که با زندگی اش چه کند.

1. Swynford
2. Sansovino
3. Mesnil Warren

نَنسی برخلاف برادرانش به مدرسهٔ شبانه‌روزی فرستاده نشد. بعدها دوست داشت در مورد این فقدان آموزش رسمی اغراق کند و مدعی شود که در یک اصطبل اسب‌های مسابقه‌ای بزرگ شده است، حال آنکه در واقع تا سن هفده‌سالگی در یک مدرسهٔ روزانه در نیومارکت درس خوانده، فرانسه و آلمانی را نیز به‌خوبی فراگرفته بود. برای زندگی‌ای که مادرش برای او در نظر داشت، به تحصیلات عالیهِ نیاز چندانی نبود. پدرش که عمیقاً مورد ستایش نَنسی بود، غرق کار خود بود و فارغ از وخامت فزایندهٔ مناسبات مادر یکدنده و دختر لجوج. نَنسی بر ضد مقتضیات اجتماعی‌ای که از او انتظار می‌رفت طغیان کرد. او که همیشه در قد و قامت پسرچپه‌ها وارد کار می‌شد، از هر تمرین و ورزشی که دست می‌داد استقبال می‌کرد: دوچرخه‌سواری، کوه‌نوردی، اسکی، تنیس، هاکی و حتی فوتبال. علاوه بر این، به خواندن آثار جهانگردان و ماجراجویان بزرگِ آن دوره نیز پرداخت؛ از شورش در صحرای تی. ایی. لاورنس شروع کرد و سپس به داوتی، پالگریو و گرترو بل رسید.

رؤیای شرق

برخوردی تصادفی در حول و حوش کریسمس ۱۹۲۹، به مطالعات او جهت مشخصی بخشید و مسیر زندگانی‌اش را دگرگون کرد. در برج مینت‌مور، سرای بیلاقی اِرل ششم رُزبری که از پرورش‌دهندگان و صاحبان معروف اسب‌های مسابقه بود، سر میز شام خود را کنار سِر دنیسون راس، مدیر مدرسهٔ مطالعات شرقی، یافت. سِر دنیسون راس او را تشویق کرد علاقه‌اش را به سفرهای شرقی جدی گرفته و در لندن نیز به دیدارش بیاید. نَنسی تقریباً هجده سال داشت و او برایش

دریچه‌ای به یک جهان کاملاً متفاوت گشود، جهانی که با حس ماجراجویی و مسافرت، و توان‌آزمایی آموختن زبان‌های دشوار همسو بود و چشم‌اندازی از یک استقلال بیش‌تر را نیز ترسیم می‌کرد. راه فراری بود از خانه پدری و انتظارات حاکم بر آن.

اگرچه وی بعدها، با شکسته‌نفسی‌های مرسومش، گفت «احتمالاً» مطالعه آخرین کتاب‌های منتشر شده در باب نتایج رقابت‌های سوارکاری^۱، تدارک ایده‌آلی جهت یک شغل آکادمیک نیست»، ولی با جدیت تمام درصدد کسب تمامی شرایط اساسی برای راهیابی به مدرسه مطالعات شرقی برآمد که در آن زمان در میدان فینزبوری قرار داشت. به لندن رفت و نزد مادر بزرگ بیوه‌اش، فرانسیس هورنر اقامت گزید؛ وی در آن زمان هفتاد و چند ساله بود و هنوز بخشی از سال را در می‌فیر سپری می‌کرد. نسنی تا پیش از آنکه بتواند برای ثبت‌نام در یک دوره یک‌ساله زبان فارسی در اکتبر ۱۹۳۰ پذیرفته شود چند ماهی را صرف یک دوره فشرده مطالعاتی کرد.

درس و مشق

مراحل نخست کار او تحت هدایت و تشویق دنیسون راس قرار گرفت، همان توجهی که ده سال پیش نیز در حق فریا استارک مبذول داشته بود و استارک در بخشی به‌یادماندنی از کتاب پیش‌درآمد مسافر^۲ (لندن، ۱۹۵۰)، در توصیف دنیسون راس نوشت: «مانند یک ماه کامل در حالی که روی سرپنجه‌هایش می‌رقصید و شاید هم مانند یک سیلنوس^۳ مهربان

1. Form Books

2. Traveller's Prelude

3. Silenus

اما نه لزوماً پرهیزکار، خرامان می‌آمد و روی گوشه میز می‌نشست تا به کتاب‌هایمان نگاه کند و همیشه در کنار زیباترین پژوهشگرانی می‌نشست که دوست داشت دستشان را در دست خود بگیرد.»

نَنسی، بلندقامت و خوش‌چهره، در عرض مدت زمانی کوتاه نشان داد که سرسخت‌تر از این حرف‌هاست؛ سال بعد تصدیق سال دوم زبان فارسی را گرفت و پس از ثبت‌نام در ژوئن ۱۹۳۲ برای یک دوره میانی هنر در کینگز کالج ثبت‌نام کرد؛ برای یک سال لاتین، آلمانی و زمین‌شناسی آموخت؛ درس فارسی مدرسه مطالعات شرقی نیز برعهده دنیسون راس و وُلزلی هیگ^۱ بود، یک افسر ارتش هند که در طول جنگ اول جهانی در ایران کنسول بود. سال بعد، در دوره لیسانس فارسی گام نهاد که علاوه بر دروس اصلی تاریخ و ادبیات و زبان فارسی، عربی، زبان‌شناسی، آواشناسی و فقه‌اللغة تطبیقی ایران را نیز شامل می‌شد.

یکی از دستاوردهای بزرگ راس، توانایی وی در جذب جمعی از پژوهشگران بزرگ به مدرسه مطالعات شرقی بود. یکی از مدیران بعدی مدرسه که بسیاری از آنها را می‌شناخت بعدها در وصفشان گفته بود: «بزرگ‌ترین گروه واحد از چهره‌های عُرف‌شکن در اروپا». در میان آنهایی که در این دوره دانشگاهی به نَنسی درس دادند پاره‌ای از شاخص‌ترین اساتید هریک از رشته‌های تخصصی دیده می‌شدند: هارولد بیلی، ولادیمیر مینورسکی، هنری دادول، و مهمتر از همه همیلتون گیب، عربی‌دان و اسلام‌شناس برجسته آن نسل.

یک تأثیر مهم و غیرمنتظره اولیه از جایی خارج از میدان فینزبوری وارد آمد؛ از طریق یکی از دوستان هورنرها که باعث شد نگرانی‌های پدر و مادر نَنسی نسبت به زندگی آینده او تا حدودی کاهش یابد.

گای لسترنج

دختر عموی اولیویا هورنر، همسر ارنست بارکر، نظریه پرداز سیاسی بود که در سال ۱۹۲۷ کرسی جدید علوم سیاسی کمبریج را عهده دار شد. در حلقه دوستان آنها گای لسترنج، یکی از دوست داشتنی ترین شرق شناسان انگلیسی، نیز قرار داشت که پیشینه تجارب سفرهایش به شرق نزدیک و ایران حدود شصت سال می شد. اینک که حدود هشتاد سال سن داشت و تقریباً نابینا بود، با کمال میل حاضر شد نئسی را در شروع دوره لیسانس در سروکله زدن با بعضی از متون فارسی و عربی اش یاری دهد. به او گفت «باهوش ترین شاگردی هستی که تا به حال داشته ام» و نسخه ای ارزشمند از سیاست نامه خواجه نظام الملک، چاپ شیر را به او داد که حاوی یادداشت های ادوارد براون بود؛ در یادداشتی نیز چنین افزود:

نصیحت خوبی می کنم که احتمالاً آن را به گوش نخواهی گرفت. اجازه نده سیاست نامه براون از دست برود. آن را به مینورسکی یا کس دیگری امانت نده؛ بگو که من منع کرده ام. اگر آن را امانت بدهی هرگز رویش را نخواهی دید. بگو می خواهی با استفاده از یادداشت های براون چاپ جدیدی فراهم آوری که خودت می خواهی منتشر کنی.

اما این سلسله آموزش ها در دسامبر ۱۹۳۳، هنگامی که یک اتوبوس به لسترنج زد و او چند روز بعد جان سپرد، به ناگاه قطع شد. این ارتباط به رغم آنکه کوتاه و زودگذر بود اما از سنت دانش شرق شناسی حسی به نئسی داد و درسی که او بعدها در مطالعه تحقیقات اسلامی و انتقال دانش از نسلی به نسل دیگر به کار بُرد.

برای متقاعد کردن سیسیلی و جرج لمتون به صدور اجازه گام نهادنِ نَنسی در راهی که لسترنج بیش از پنجاه سال پیش در پیش گرفت، به حمایتی بیش از تلاشِ هورنرها در کمبریج نیاز بود. نخست از طریق سفرنامه‌ها به خاورمیانه علاقه‌مند شده بود و می‌خواست پیش از امتحانات نهایی، تعطیلات تابستانی را در ایران سپری کند. سر دنیسون راس و لیدی راس به نیومارکت دعوت شدند، اما سر دنیسون یک کتاب ناخوانده داشت و لیدی راس نیز سرما خورده بود و از همه بدتر آنکه اصلاً به تماشای اسب‌ها نیز نرفتند. در آخر هفته بعد فریا استارک، دوست قدیمی اولیویا هورنر که پس از انتشار کتاب *دره حشاشین* و دیگر سفرهای ایرانی (لندن، ۱۹۳۴)، به ناگاه در محافل ادبی شهرتی به هم زده بود برای حمایت از تمایل نَنسی به «سفرهای شرقی و آزادی» دعوت شد. اما همان‌گونه که فریا استارک در کتاب *فراسوی فرات* (لندن، ۱۹۵۱) توصیف کرد، عدم تفاهمی متقابل حکمفرما گشت. سیسیلی او را به چشم «عنصری بیگانه از یک فضای دیگر و تباه‌کننده دخترش» می‌نگریست و فریا استارک نیز میزبان خود را «خیلی خسته‌کننده» یافت؛ خانم لمتونی «سرسخت و زیبا، که بی‌آنکه در طول ناهار با میهمانانش کلامی رد و بدل کند ناگهان از سر میز می‌جست تا با تلفن بر سر مسابقه‌ای که در جریان بود شرط‌بندی کند». اما این مساعی به انضمام حمایت یکی از چهره‌های مؤثر در زندگانی نَنسی - لیدی الِثانور لمتون، عمه پدری‌اش که با لرد رابرت سیسیل ازدواج کرده بود - در نهایت کارساز واقع شد. کسب جایزه یادبود اوزلی^۱ نیز از لحاظ مالی او را تا حدودی استقلال بخشید. به‌رغم یک دوره بیماری که باعث شد بخشی

از دوره تابستانی سال ماقبل آخر درس‌هایش را از دست بدهد در اوایل ژوئیه ۱۹۳۴ رهسپار ایران شد.

نگاه اول

اگرچه این دیدار کوتاه اولیه که اندکی پیش از دو ماه به طول انجامید آن شور و هیجانی را موجب نشد که معمولاً در گزارش‌های پاره‌ای از مسافران جوان به ایران و در خلال آشنایی با مردمان و فرهنگی جدید دیده می‌شود. اما این آشنایی، جوانی از زندگی ایران را در بر داشت که تا مدت‌ها بعد توجه و علائقش را به خود مشغول کرد. در اصفهان حدود دو ماه را نزد میسیونرها در مجتمع بیمارستان مسیحی سپری کرد؛ بخش عمده‌ای از اوقاتش با گروه کوچکی از خارجی‌های مقیم اصفهان به تنیس، چوگان، سواری در اغلب روزها، دوچرخه‌سواری و از همه مهم‌تر کوه‌نوردی گذشت. درس فارسی هم می‌گرفت و با معدودی از ایرانیان، مخصوصاً یک خانواده جوان بختیاری دوست شد. اما بیش از همه کوه‌های اطراف اصفهان بود که او را به وجد می‌آورد؛ بارها از ارتفاعات کوه صُفّه واقع در جنوب شهر بالا رفت و یک بار نیز به قلّه‌ای دوردست‌تر صعود کرد که یک «ماجرای مختصر» او را واداشت شبی را بدون غذا و لباس گرم در آنجا بگذرانند. این همان ایرانی بود که از بدو کار او را مفتون خود ساخت؛ نمای دور کوه مضرس سنگ آهکی، نور ملایم زردرنگ و آبی متمایل به سبز افق اندک زمانی پیش از طلوع و بعد از غروب آفتاب. طولی نکشید که نسبت بدانچه در آن روزگار «طبقات فقیرتر» می‌خواند، امثال «خانواده مهتر اسب‌ها»، مِه‌ری در دل گرفت «میهمان‌نواز، دلچسب، باوقار و عاری از هرگونه ظاهرسازی».

مدرسه مطالعات شرقی

ننسی با جبران عقب‌افتادگی‌های درسی از طریق آموزش زبان و متون پایه در خلال اقامت در اصفهان و بهتر شدن حالش، برای سال آخر مدرسه مطالعات شرقی آمادگی کافی داشت. همان گروه از آموزگاران فوق‌العاده به او فارسی و عربی آموختند، با این تفاوت که اینک همیلتون گیب هم در کلاس‌های عربی و هم در دروس مربوط به نهادهای اسلامی، نقش پررنگ‌تری داشت و پیشرفت ننسی را در این حوزه با علاقه بیش‌تری دنبال می‌کرد. به‌رغم تمام این موارد، آن لمتون در امتحانات نهایی‌اش در سال ۱۹۳۵ فقط به رتبه دوم نایل آمد؛ سرخوردگی‌ای که احتمالاً هم از لحاظ اعتماد به نفس و هم از جهت رویه‌ای که بعدها در قبال شاگردانش اتخاذ کرد، اثر منفی دیرپایی بر جای نهاد. در تمام سی سال و اندی که در مدرسه مطالعات شرقی، یا هر جای دیگری، ممتحن زبان فارسی بود هیچ‌کس در زبان فارسی رتبه اول را احراز نکرد.

جدای از این، مدرسه مطالعات شرقی برای او فضایی دوستانه فراهم آورد؛ در قرائتخانه باشکوه ریجنسی و کتابخانه واقع در طبقه اول کار می‌کرد و برای تمدد اعصاب نیز در زیرزمین پینگ‌پونگ بازی می‌کرد. برای استراحت در فاصله دوازده درس و کلاس در طول هفته و متن‌های متعددی که می‌بایست آماده سازد نیز گاهی در وقت ناهار در باغچه بیضی‌شکل روبه‌روی سردر زیبای مدرسه اسکیت بازی می‌کرد.

با توجه به دوری نسبی مدرسه از کالج‌های مرکزی دانشگاه لندن در بلومزبری و استرند و اقامت وی نزد مادر بزرگش در می‌فیر، تجربه او به تجارب یک دانشجوی عادی شباهت چندانی نداشت. اما حشر و نشر با

خویشاوندان، خانوادهٔ سِسیلی، تا حدودی این کمبود را جبران می‌کرد. نَنسی بعد از فراغت از تحصیل به ساوث‌ایتون پلیس در بلگریویا نقل مکان کرد که نزد عمه و عمویش زندگی کند. لُرد رابرت سِسیل و نلی هر دو نقطهٔ مقابل والدینش بودند. رابرت سِسیل بزرگ‌شدهٔ هتفیلد، پسر سوم لُرد سالیسبوری، نخست‌وزیر سابق، سیاست را در رگ و خون خود داشت اما با این حال به دلیل حزب عوض کردن‌ها و جابه‌جایی میان مناصب مهم مختلف، می‌شود گفت پیشینهٔ سیاسی نامتعارفی داشت. حالا که در دههٔ شصت زندگانی‌اش بود تک‌روتر از آن بود که بتواند با حزبی همسو گردد و بخش مهمی از وقت و توان او صرف کارهای جامعهٔ ملل می‌شد که از حامیان اولیهٔ آن بود. همه او را فردی پایمند به اصول و آرمان‌های متعالی می‌دانستند که جایزهٔ صلح نوبل را نیز گرفته بود.

حتی در این مرحله نیز هنوز تنی چند از هواداران اصول جامعهٔ ملل، از جمله تعدادی از چهره‌های سیاسی جناح چپ که ستارهٔ بختشان رو به عروج بود، دور و بر او جمع می‌شدند. از طریق چنین ارتباط‌هایی بود که نَنسی با طیف متنوعی از دیدگاه‌های مختلف که پیرامون پاره‌ای از مسائل مهم روز چون برآمدن فاشیسم، سیاست معاشات [با آلمان] و جنگ داخلی اسپانیا جریان داشت، آشنا شد.

البته این تنها تفاوت موجود با [محیط] مِسنیل وِرِن نبود. نَنسی سِسیل بانوی گرم و جذابی بود، باهوش و باعاطفه، خوش‌محضر، و فارغ از هرگونه ظاهرسازی. برادرزاده‌اش دیوید سِسیل در کتاب *سِسیل‌های سرای هتفیلد* (لندن، ۱۹۷۳) از وی به عنوان بانویی زیبا یاد می‌کند با یک چهرهٔ کوچک متناسب، و دیدگان درشت مشکی، توأم با شخصیتی «تیز و نیرومند، باهوش و شوخ‌طبع، همراه با یک حس ظریف ادبی و هنری».

دوستش ویرجینیا وولف او را «صادق، فروتن، ژولیده و متشخص» توصیف کرد و مدعی شد «فقط نویسندگان را دوست داشت؛ دوستانش را اندکی به دیده تحقیر می‌نگریست». سسیل‌ها فرزندی نداشتند؛ یکی از برادرزاده‌های محبوبشان نیز در جنگ مرده بود و طولی نکشید که نَنسی جای خالی را پُر کرد.

در اوایل قرن [بیستم] در چلوود گیت واقع در جنگل آشداون یک منزل ویلاقی متوسط ساختند که در سال‌های بعد و با سنگین‌تر شدن گوش، بیش‌تر اوقات را در آنجا می‌گذراندند؛ گوشه‌ای خلوت و دنج که برای نَنسی خانه دوم شد. فردگرایی رابرت سسیل، استبداد رأی و اعتقادی والا منشانه بر این اساس که برخورداری از مزایا و امتیازات، وظیفه خدمت به خلق را نیز در خود دارد، هریک به نوعی بر این خواهرزاده جوان تأثیر نهادند. هم‌اینک نیز یک ایمان راسخ مسیحی، صاف و ساده‌کاری از هرگونه رنگ و روی احساسی تکیه‌گاه اصلی زندگانی‌اش را تشکیل می‌داد، همان‌گونه که همیشه برای رابرت و نلی سسیل عمل کرده بود.

سر همیلتون گیب

یک مربی کاملاً متفاوت نیز در مدرسه مطالعات شرقی در شکل دادن به علائق علمی نَنسی مؤثر واقع شد؛ او همیلتون گیب، استاد ادبیات عرب و برخاسته از خانواده‌ای بود که از کلیسای پرسبیتری اسکاتلند پیروی می‌کرد. پژوهشگری خشک و جدی اما دارای علائق و مواهب گسترده. سخنرانی‌های او پیرامون نهادهای اسلامی در سال آخر تحصیلات چنان تأثیر عمیقی بر نَنسی نهاد که او را بر آن داشت برای دکترای نیز ثبت‌نام

کند. موضوعی که انتخاب کرد «سازمان اجتماعی ایران در مراحل نخست سلجوقی» بود؛ اگرچه استاد راهنمای رسمی او دنیسون راس بود اما عملاً گیب بیش از او درگیر این کار بود. علاوه بر این، گیب، نئسی را تشویق کرد که عجلتاً در طول دو ترم مرخصی پیش رو برای پژوهش پیرامون اصناف در اسلام رهسپار ایران شود. برخورداری از کمک هزینه سفری پژوهشی از بنیاد آقاخان در سال ۱۹۳۶ این سفر را میسر ساخت. علاوه بر این، همان گونه که نئسی در نامه‌ای که به زبان فارسی برای گرفتن معرفی نامه‌هایی به سفیر ایران در لندن نوشت قصد داشت از این سفر برای ارتقای دانش فارسی خود نیز استفاده کند؛ تمایلی به حشر و نشر با طبقات صاحب منصب نداشت و فقط با مردم عادی و برکنار از تأثیرات خارجی معاشرت می کرد که به یک فارسی ساده و بی تکلف سخن می گویند.

اصفهان

برخلاف سفر قبلی، این بار از هدف و مقصود خود تصور روشنی در سر داشت. در اصفهان، که چند ماه اول را در همان فضای میسیونری پیشین اقامت گزید، تماس های قبلی اش را با جامعه خارجی شهر - میسیونرها، نمایندگان بانک شاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران - و محدود خانواده های ایرانی که با آنها آشنا شده بود به سرعت تجدید کرد. اما اینک که طرح روشنی پیش رو داشت، برایش راحت تر بود که برای آشنایی با طیفی گسترده تر از محافل محدود ایرانی که با خارجی ها حشر و نشر داشتند، اقدام کند. میرزا قاسم خان صوراسرافیل، استاندار اصفهان، در این زمینه بسیار کارساز واقع شد. او که از معدود ایرانیانی بود که آن لمتون